

رقص دکتر حشمت

به: « دکتر حشمت » های ایران و جهان

اردیبهشت ماه بود.

چهارم اردیبهشت ماه .

پیش از آن که مرگ طناب دار شود ،

کلمات شده بود ،

در چهارم اردیبهشت ماه .

آورده بودندش .

سنگین قدم برمی داشت .

برخی به یاد حسین منصور حلاج افتاده بودند .

بی آن که حسین رادیده باشند .

آرام و خونسرد ایستاده بود .

جلاد مرگ را می خواند .

انگار آن کلمات مرگ و ، دارو، جمع مرگ زا ،

برای دکتر حشمت نبودند .

چابک ،

در کنار چارپایه، آرام تر ایستاد .

نه لرزشی در دستانش بودو ،

نه لرزشی در پاهایش .

نه کلامی از لب هایش .

جلاد همچنان مرگ رامی خواند :

«... اعدام ...»

دکتر حشمت همچنان آرام بود .

دریاچه صاف و، زلال .

« کلاه جنگلی ام ،

شنل جنگلی و عینکم ،

مبادا از بالای دار بیفتند ...»

انگارمی خواست ،
به زمانی که جلادان به صف، بامرگ ایستاده بودند،
هدیه ای به عزیزی دهد .
کلاه جنگلی اش را، ازسربرداشت .
شنل جنگلی اش را، ازدوش بیفکند .
عینک از چشم برداشت .
انگاردرا آن لحظه بهتر می دید .
انگاردرا آن لحظه؛ لحظه ویژه ای رامی دید .
خاموش ؛ بانگاه ، سخن ها می گفت .
همه ای برنخاست .
گامی به سوی زمان و ،
دستی به سوی طناب داربرد ،
دستی به ریش جنگلی اش .
آرام ، دقیق و ، باظرافت ،
انگارکه گردن بند مرواریدی ،
به گردن عزیزی می بست ،
ریش جنگلی اش را، ازطناب دار، گذرداد .
همه ای برنخاست .
طناب داردرگلو .
انگارچیزی هم بخودش هدیه می داد .
همه ای برنخاست .
داشت به آسمان نگاه می کردکه ،

ق

ز

ق



بالا کشیدند.

قزاقان ترسیده بودندو،
شلیک می کردند.
همه ای برخاست .
جمع شدگان، گریختند.

طناب دار،
بادکتر حشمت می رقصید .
درازدحام شلیک باهم قزاقان .
انگار می خواست بارقص آرامش،
آرامشی به عزیزی یا عزیزانی دهد .
در آن بالا ،
رقصیدو، رقصید و، رقصید .

سال ها رقصید.
سال ها هم بادکتر حشمت رقصیدند .
سال ها، بادکتر حشمت هم رقصیدند .
تا که بامرگ رقصندگان، میانه میدان رقصیدند .
جنگلیان و، یاران ،
انبوه و، حق شناس،
آمده بودند .
بامیرزا .
باگائوک .
یادهاراگره می زدند،
باکلامی ، نگاه تحسین آمیزی ، شعری .
گلی ، فاتحه ای، یاآهی . «

بیرزنی نشسته درکنارگوردکتر حشمت،
چهارم اردیبهشت ماه 1378
بااندوه و خشم می گفت :
« آه !
هنوز آن « آه ! » میرزا کوچک خان ،
در اینجا می پیچد .
هنوز آن « آه ! »
« - می شنوی؟ »
« - آه ! »
و هنوز دکتر حشمت ،

م
ی
ر
ص
ق
د
م

د

ق

ص

ی

ر

رقصش را می بینی ؟
من می بینم ،
پسرم! دخترم!
تو می بینی ؟
رقصش را می بینی ؟ «

حسین مشرف

POEM BY :
HOSSEIN MOSHREF